



درس سوم — دوازده انسانی گروه عربی استان کردستان

بابک فجر

درس ۳ - دوازدهم انسانی	ثَلَاثُ قِصَصٍ قَصِيْرَةٍ
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ	پس به [برکت] ارحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی گمان از اطرافت پراکنده می شدند.
ذَاتِ يَوْمٍ كَانَ رَجُلٌ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ	روزی مردی نزد فرستاده (پیامبر) خدا نشسته بود
وَبَعْدَ لَحْظَاتٍ جَاءَ ابْنَهُ وَسَلَّمَ عَلَيَّ النَّبِيِّ؛	و پس از چند لحظه پسرش آمد و به پیامبر سلام کرد؛
ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالِدِهِ، فَقَبَلَهُ الْآبُ وَأَجْلَسَهُ عِنْدَهُ.	سپس به سوی پدرش رفت و پدر او را بوسید و وی را نزد خودش نشاند.
فَرِحَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ عَمَلِهِ.	فرستاده خدا از کارش خوشحال شد
وَبَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ، وَسَلَّمَتْ عَلَيَّ النَّبِيِّ	و پس از اندکی دخترش آمد و به پیامبر سلام کرد؛
ثُمَّ رَاحَتْ نَحْوَ وَالِدِهَا. أُمُّ الْوَالِدِ كَلَّمَتْ يَقْبَلُهَا وَلَمْ	سپس به سوی پدرش رفت؛ ولی [پدر] او را نبوسید و نزد خودش نشاند.
يَجْلِسَهَا عِنْدَهُ.	
فَأَنْزَعَجَ رَسُولُ اللَّهِ حِينَ رَأَاهُ لَمْ يَقْبَلْ إِلَّا ابْنَهُ، وَقَالَ:	پس فرستاده خدا هنگامی که او را دید که فقط پسرش را بوسید؛ (جز پسرش را نبوسید) آزرده شد (ناراحت شد) و گفت:
« لَمْ تُفَرِّقْ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟! »	چرا میان کودکانم فرق می گذاری؟!
نَدِمَ الرَّجُلُ وَأَخَذَ يَدَ بِنْتِهِ وَقَبَلَهَا، وَأَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.	مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت و او را بوسید و وی را نزد خودش نشاند.
كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ أُخْتُ مِنَ الرِّضَاعَةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءُ.	فرستاده خدا خواهری شیری (رضاعی) داشت که نام او شیما بود. (خواهری شیری به نام شیما داشت.)
كَانَتْ الشَّيْمَاءُ تَحْضُنُ النَّبِيَّ صَغِيرًا وَتَلَاعِبُهُ وَتَقُولُ:	شیما پیامبر را در خردسالی در آغوش می گرفت و با او بازی می کرد و می گفت:
يَا رَبَّنَا أَبَقَ لَنَا مُحَمَّدًا	ای پروردگار ما، محمد را برای ما نگه دار تا او را در حالی که نوجوانی کم سن و سال است بینم.
وَأَمْرًا	
وَكَانَ النَّبِيُّ شَدِيدَ التَّعَلُّقِ بِهَا فِي الطُّفُولَةِ؛	و پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود.
فَمَرَّتِ الْأَيَّامُ وَفِي غَزْوَةِ حَنْبِنٍ فِي السَّنَةِ الثَّامِنَةِ بَعْدَ	روزها گذشت و در غزوه (جنگ) حنین در سال هشتم هجری، شیما به دست مسلمانان اسیر شد
الْهَجْرَةِ وَقَعَتِ الشَّيْمَاءُ أُسِيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ؛	و به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبر هستم...
فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لِأَخْتِ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضَاعَةِ...»	ولی سخنش را باور نکردند (نپذیرفتند) و او را نزد فرستاده خدا بردند،
فَلَمْ يَصَدِّقُوا قَوْلَهَا، فَأَخَذُوهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ،	پس او را شناخت و وی را گرمی داشت و بالاپوش بلندش را برایش پهن کرد) (گستراند)؛ سپس او را بر آن نشاند
فَعَرَفَهَا وَأَكْرَمَهَا وَبَسَطَ لَهَا رِدَاءَهُ؛ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَلَيْهِ،	و وی را میان ماندن همراه او با عزت یا برگشت به سوی مردمش (قومش) با سلامت و خشنودی اختیار داد. (مخیر کرد)
وَخَيْرَهَا بَيْنَ الْإِقَامَةِ مَعَهُ مَعَزَّةً أَوْ الْعُودَةَ إِلَى قَوْمِهَا	شیما مردمش (قومش) را برگزید، پس فرستاده خدا او را آزاد کرد و با عزت وی را به نزد مردمش (قومش) فرستاد.
سَالِمَةً رَاضِيَةً،	
فَأَخْتَارَتِ الشَّيْمَاءُ قَوْمَهَا، فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَرْسَلَهَا	پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و مردمش را به اسلام فراخواند (دعوت کرد) و اخلاق پیامبر را برایشان بیان کرد و [آنها] مسلمان شدند.
إِلَى قَوْمِهَا بِإِعْزَازٍ.	
فَأَسْلَمَتْ وَدَافَعَتْ عَنْ أُخْيَيْهَا وَدَعَتْ قَوْمَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ	پس به [برکت] ارحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی گمان از اطرافت پراکنده می شدند.
وَبَيَّنَتْ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ لَهُمْ فَأَسْلَمُوا.	روزی خسرو انوشیروان کشاورز پیری را دید که نهال گردویی می کاشت؛ شگفت زده شد و گفت:
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ	ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی (زنده باشی) تا از میوه اش بخوری؟!
شَاهِدُ «كِسْرَى أَنْوَشِرِيَّوَانِ» يَوْمًا فَلَحًا عَجُوزًا يَغْرَسُ	
فَسَيْلَةَ جُوزٍ، فَتَعَجَّبَ وَ قَالَ:	
«أَيُّهَا الْفَلَّاحُ، أَتَأْمَلُ أَنْ تُعِيْشَ حَتَّى تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا؟!»	

آیا نمی دانی که (درخت گردو) معمولاً میوه نمی دهد مگر پس از ده سال؟! (تنها پس از ده سال میوه می دهد).	أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُثْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَوَاتٍ!؟
پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند و ما از میوه هایش خوردیم و ما درختانی را می کاریم تا دیگران از میوه هایش بخورند.	فَقَالَ الْعَجُوزُ: غَرَسَ الْآخَرُونَ أَشْجَارًا، فَنَحْنُ أَكَلْنَا مِنْ ثَمَرِهَا، وَ نَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجَارًا لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا الْآخَرُونَ
پس انوشیروان گفت: آفرین بر تو ای شیخ. (ای پیرمرد، ای بزرگ) و دستور داد که هزار دینار به کشاورز داده شود.	فَقَالَ أَنْوَشِرَوَانُ « أَحْسَنْتَ يَا شَيْخُ! » وَأَمَرَ أَنْ يُعْطَى لِلْفَلَّاحِ أَلْفَ دِينَارٍ .
کشاورز پیر با خوشحالی گفت: میوه دادن این درخت چقدر سریع است!	فَقَالَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ فَرِحًا: « مَا أَسْرَعَ إِثْمَارَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ »
سخن او انوشیروان را به شگفتی آورد. (انوشیروان از سخن او خوشش آمد.) و دوباره دستور داد هزار دینار دیگر به او داده شود.	فَأَعْجَبَ أَنْوَشِرَوَانَ كَلَامُهُ وَأَمَرَ مَرَّةً ثَانِيَةً أَنْ يُعْطَى لَهُ أَلْفَ دِينَارٍ آخَرَ.
هیچ کسی نیست که نهالی را بکارد، مگر اینکه خدا به اندازه آنچه از ثمر (میوه) آن درخت بیرون آید، برایش پاداش بنویسد.	مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذَلِكَ الْغَرْسِ.

الْمَعْجَم

الْعَوْدَةُ : برگشتن = الرجوع غَرَسَ : کاشت الْغَرْسُ : نهال ، کاشتن نهال عَلِيظُ الْقَلْبِ : سنگدل الْفَسِيلَةُ : نهال «جمع: الْفَسَائِلُ» الْفَطُّ : تندخو لَاعَبَ : با ... بازی کرد لِنْتُ : نرم شدی ماضی: لَانَ ، مضارع: يَلِينُ مَا أَسْرَعَ : چه شتابان است! مَرَّ : گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ) الْمَعْرُزُ : گرمی الْيَافِعُ : جوان کم سال	انْفَضَّ : پراکنده شد (مضارع: يَنْفِضُ) الْجَوْزُ : گردو حَضَنَ : در آغوش گرفت خَيْرَ : اختیار داد دَافَعَ : دفاع کرد دَعَتْ : مؤنث «دَعَا» (دعوت کرد) رَاحَ : رفت = ذَهَبَ الرداء : روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه ها الرضاعة : شیر خواری الشیخ : پیرمرد ، پیشوا «جمع: الشُّيوخ» العجوز : پیرزن «جمع: العجائز»	أَبَقَ : نگهدار (أَبَقَى ، يَبْقَى) الْثَمَارُ : میوه دادن أَثْمَرَ : میوه داد اخْتَارَ : برگزید = اِنْتَخَبَ (مضارع: يَخْتَارُ) أَعْتَقَ : آزاد کرد الإِعزازُ : گرمی داشتن «بِإِعزازٍ: با عزت» أَكْرَمَ : گرمی داشت الْإِقَامَةُ : ماندن الأمرد : پسر نوجوانی که سبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است. أَمَلَ : امید داشت انزَعَجَ : آزرده شد
--	---	---

حَوْلَ النَّصِّ

أ. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ. (با کمک متن به سوالها پاسخ دهید)	
۱- ما قالت الشيماء للمسلمين حين وقعت في الأسر؟	قالت: إني لأخت النبي ﷺ من الرضاعة.
شیماء هنگامی که اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟	گفت: من خواهر شیری پیامبر ﷺ هستم
۲- كم دیناراً أمر أنوشروان أن يعطى للفلاح؟	أمر أن يعطى الفلاح ألف دينار
انوشروان دستور داد که چند دینار به کشاورز داده شود؟	دستور داد به کشاورز هزار دینار داده شود.
۳- من أي شيء انزعج رسول الله؟	انزعج رسول الله ﷺ حين رأى الرجل لم يقبل إلا ابنه
پیامبر از چه چیزی آزرده شد؟	رسول خدا ﷺ ناراحت شد هنگامی که مرد فقط پسرش را بوسید .
۴- ماذا كان يغرس الفلاح العجوز؟	كان الفلاح العجوز يغرس فسيلة جوز.
کشاورز پیر چه چیزی می کاشت؟	کشاورز پیر نهال گردویی را می کاشت
۵- من قبل الوالد في البداية؟	قبل الوالد ابنه في البداية.
پدر در ابتدا چه کسی را بوسید؟	پدر در ابتدا پسرش را بوسید.
۶- من هي الشيماء؟	إنها أخت النبي ﷺ من الرضاعة.
شیماء کیست؟	او خواهر شیری پیامبر ﷺ است .

ب. عَيْنَ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.		
الصَّحِيح	شیمان قبیلہ اش را پس از آزادی اش به اسلام دعوت کرد.	۱- دَعَتِ الشَّيْمَاءُ قَبِيلَتَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْدَ أَنْ أَعْتَقَهَا النَّبِيُّ.
الصَّحِيح	اگر پیامبر تندخو بود، مردم از پیرامونش پراکنده می شدند.	۲- لَوْ كَانَ النَّبِيُّ فِظًا لَأَنْفَضَ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ .
الصَّحِيح	همت ورزیدن به کاشت درختان بر هر فردی از ما بایسته است.	۳- أَلَاهْتِمَامُ بَغْرِسِ الْأَشْجَارِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ فَرْدٍ مِنَّا .
الْخَطَا	انوشیروان یکی از پادشاهان ایران صد سال پیش بود.	۴- كَانَ أَنْوَشِرَوَانُ أَحَدَ مُلُوكِ إِيرَانَ قَبْلَ مِئَةِ سَنَةٍ .
الْخَطَا	درخت گردو معمولاً پس از دو سال میوه می دهد.	۵- تُثْمِرُ شَجَرَةُ الْجَوْزِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ عَادَةً .
الصَّحِيح	پیامبر کودکان را دوست می داشت.	۶- كَانَ النَّبِيُّ يُحِبُّ الطِّفَالَ.

اعلموا أسلوب الاستثناء	
به این جمله دقت کنید.	
همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.	حَضَرَ الزَّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا.
هرگاه خبر یا حکم کلی داده شود و سپس يك یا چند مورد، را از آن جدا کنیم، به آن « استثناء » می‌گویند.	

ارکان استثناء		
مستثنی منه	ادات استثناء	مستثنی
	إِلَّا	

❖ کلمه «حامداً» در جمله بالا مستثنی، «الزَّمْلَاءُ» مستثنی منه و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می شوند.
❖ مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل». (همان يك یا چند موردی است که از خبر یا حکم کلی جدا می‌شود و پس از ادات استثناء می‌آید).
❖ نکته مهم: مستثنی بلافاصله بعد از «إِلَّا» می‌آید.
❖ به کلمه ای که مستثنی از آن جدا شده است، مستثنی منه گفته می‌شود. (اسمی است که قبل از ادات استثناء می‌آید و خبر یا حکم کلی در باره آن داده می‌شود. و تعدادش از مستثنی بیشتر است).
❖ مستثنی نقش است اما مستثنی نقش نیست .

حَضَرَ	الزَّمْلَاءُ	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِدًا
	مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی

الزَّمْلَاءُ	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِدًا
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر:

كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

كُلُّ شَيْءٍ	يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ	إِلَّا	الْعِلْمَ
مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيْنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ همه چیز جز چهره او نابود شدنی است .

(مستثنی منه: كُلُّ شَيْءٍ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: وجهه: منصوب)

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ پس همه فرشتگان باهم سجده کردند؛ به جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد.

(مستثنی منه: الْمَلَائِكَةُ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: ابليس: منصوب)

۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ فَاصَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. هر چشمی روز رستاخیز گریان است، به جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده و چشمی که از محارم بر هم نهاده شده و چشمی که از پروای خدا لبریز شده است.

(مستثنی منه: كُلُّ عَيْنٍ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: ثلاث: منصوب)

۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ مِمَّا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسَعُ. هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شده تنگ می شود، به جز ظرف دانش؛ زیرا به کمک آن فراخ می شود.

(مستثنی منه: كُلُّ وَعَاءٍ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: وعاء: منصوب)

۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرْخُصُ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا. هر چیزی به جز ادب هرگاه زیاد شود ارزان می شود؛ زیرا ادب هرگاه زیاد شود پربها می شود.

(مستثنی منه: كُلُّ شَيْءٍ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: الْأَدَبَ: منصوب)

۶- لَا تَعَلَّمُ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةً. به جز عطیه همکلاسی‌هایم زبان فرانسه نمی دانند .

(مستثنی منه: زَمِيلَاتِي / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: عَطِيَّةً: منصوب)

۷- حَلَّ الطُّلَّابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً. دانش آموزان مسئله های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند .

(مستثنی منه: مَسَائِلَ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: مَسْأَلَةً: منصوب)

أسلوب الحصر

حصر با إلا:

❖ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

❖ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فاز إلا الصادق.» یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا «تنها راستگو موفق شد.»

در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده ایم.

❖ این اسلوب معمولاً هنگامی است که پیش از «إلا» جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمٌ.

در جمله بالا «حفظ قصیده» تنها به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

در اسلوب حصر می توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم.

در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم. مثبت

در کتابخانه، کسی جز کاظم را ندیدم. منفی

ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا.

نکته مهم: در صورت ترجمه جمله حصر به صورت مثبت و مؤکد، از قید های «فقط، تنها، ...» قبل از آوردن مستثنی استفاده می شود.

اسلوب حصر معمولاً هنگامی است که پیش از «إلا» جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد.

بنابراین جمله شماره ۳ چون منفی نیست، پس نمی تواند حصر باشد بلکه استثناء است.

عین ما لیس فیہ مفهوم الحصر: (کنکور ریاضی ۹۹)

۱) لا نأخذ الی موقف التصلیح الا السیارة المعطلة

۲) لا یستر الناس إلا ما یخافون من عواقب جهرة

۳) یتناول المریض أنواع الفواکه الا التفاح

۴) لم تکن السلامة الا بالذهن السلیم

مهم: با توجه به سوال های کنکور و آزمون امتحان نهایی، مهمترین نکته این درس پیدا کردن مستثنی منه در جمله است که مشخص شود جمله (استثناء یا حصر) است. که در زیر به بعضی از این موارد اشاره می شود:

- ۱- اگر جمله قبل از إلا منفی نباشد، (یعنی مثبت) باشد، مستثنی منه حتماً در جمله است. پس اینگونه جمله ها استثناء هستند.
 - ۲- اما اگر جمله قبل از إلا منفی باشد، اگر مستثنی منه در جمله باشد استثناء است، و اگر در جمله نباشد حصر است.
- که با کمک گرفتن از ترجمه و نقش کلمات قبل از الا می توان پی به استثناء یا حصر بودن جمله برد.
- یک روش دیگر برای پیدا کردن جمله حصر توجه کردن به اعراب مستثنی است یعنی اگر کلمه بعد از الا یکی از علامت مرفوع (ـ / ـ / ان / ون) را بگیرد حصر است. چون مستثنی اعراب (ـ / ـ / ...) می گیرد اما حصر هم مرفوع می تواند باشد هم منصوب (ـ / ـ / و ما الحیاة الدنیا إلا لعب و لهو ...) که لعب: مرفوع است پس این جمله حصر است.

❖ مستثنی منه معمولاً «جمع سالم یا مکسر» یا اسم های جمعی مانند (ناس / قوم / کل ...) است.

❖ اما کلمه هایی مفرد نکره مانند (أحد / شیء / کتاب / ...) اگر در جمله منفی قرار بگیرند می توانند مستثنی منه واقع شوند.

❖ مستثنی منه می تواند ضمیر بارز یا مستتر باشد، به شرط آنکه مفرد نباشد.

در گزینه ۱ و ۲ و ۴ مستثنی منه ذکر شده به ترتیب

(الأفلام، نا، الأسماک) هستند.

پس نمی توانند اسلوب حصر داشته باشند.

۵۰- عین ما فیہ ((الحصر)): (تجربی، ۹۸)

۱- لم نشاهد الأفلام من التلفاز إلا ما یفیدنا منها

۲- ما سعدنا الی الجبال المرتفعة إلا الأقویاء منا

۳- ما أتذکر من أيام طفولتی إلا قصص أبي الجمیلة

۴- لم تبلع الأسماک صغارها فی هذا الفلم إلا سمكة واحدة

در امتحان نهایی علاوه بر قسمت ترجمه که از جمله های استثنا و حصر استفاده می شود در قسمت قواعد نیز سوال طرح می شود از جمله :

۱/۷۵	<p>۱۰ مِيزَ فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ :</p> <p>« (۱) المِستَنى و المِستَنى منه ، (۲) المفعول المطلق و نوعه ، (۳) الحال ، (۴) المِنَادى ، (۵) خبر الحروف المشبّهة بالفعل »</p> <p>﴿ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ ﴾ / هُوَ شَاهِدٌ مَشَاكِلَ فِي الْبَيْتَةِ مُشَاهَدَةً مُؤَلِّمَةً / يَشْتَغَلُ الْعَمَالُ فِي الْمَصْنَعِ نَشِيطِينَ إِنَّا عَامِلًا .</p>
------	--

آزمون خرداد ۹۸ انسانی .

۱۲	<p>عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الَّتِي فِيهَا أَسْلُوبُ الْحَصْرِ:</p> <p>(۱) ﴿ لَا يَبِئْسَ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾</p> <p>(۲) ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَفِي خُسْرٍ إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا ﴾</p> <p>(۳) لَا يَحْضُرُ الزَّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِنَّا وَاحِدًا مِنْهُمْ.</p>
----	--

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ مِيزِ أَسْلُوبَ الْحَصْرِ مِنْ أَسْلُوبِ الْإِسْتِثْنَاءِ.

أَسْلُوبُ الْحَصْرِ	و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست	۱- ﴿ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ... ﴾
أَسْلُوبُ الْحَصْرِ	جز قوم کافران از رحمت خدا ناامید نمی شوند.	۲- ﴿ ... لَا يَبِئْسَ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾
أَسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ	بی گمان انسان در زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده ...	۳- ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ﴾
أَسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ	به جز جواد همه‌ی دانش آموزان در سالن امتحانات حاضر شدند	۴- حَضَرَ جَمِيعَ الطَّلَابِ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانَاتِ إِلَّا جَوَادًا.
أَسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ	در همه‌ی مسابقات به جز تنیس شرکت کردم .	۵- شَارَكَتُ فِي جَمِيعِ الْمُبَارَاةَاتِ إِلَّا كُرَةَ الْمُنْضَدَةِ.
أَسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ	کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم .	۶- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ
أَسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ	انواع میوه به جز آناناس را خریده ام.	۷- اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا أَنَانَسًا.

التمارين

التمرين الأول: اِجِبْ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ فِي مَعْجَمِ الدَّرْسِ.

أَلْيَافِعُ / الْأَمْرَدُ	کودکی (پسری) پیش از سن بلوغ	۱- صَبِيٌّ قَبْلَ سِنِّ الْبُلُوغِ .
أَعْتَقَ	او را آزاد ساخت و از بردگی خارج کرد	۲- جَعَلَهُ حُرًّا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ .
الْعَجُوزُ	مرد یا زن بزرگسال	۳- الرَّجُلُ أَوْ الْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ فِي السِّنِّ .
الرداء: بالاپوش، عبا	تگه‌ای از پارچه که روی جامه‌ها پوشیده می‌شود؛ مانند عبا	۴- قِطْعَةٌ مِنْ قِمَاشٍ يَلْبَسُ فَوْقَ الْمَلْبِيسِ، كَالْعِبَاءَةِ.
الْجُوزُ	میوه‌ای که پوستش سفت و غیرقابل خوردن است و برای خوردنش شکسته می‌شود	۵- مَرَّةً قَشَرَهَا صَلْبًا وَ غَيْرَ صَالِحٍ لِلْأَكْلِ، يَكْسَرُ لِتَنَاوُلِهَا.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: أَقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ عَيْنِ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ.

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ فِي مَسْجِدٍ. كَانَ فِي الْمَسْجِدِ جَمَاعَتَانِ.	پیامبر خدا وارد مسجدی شد. دو گروه در مسجد بودند.
جَمَاعَةٌ يَتَفَقَّهُونَ، وَ جَمَاعَةٌ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَسْأَلُونَهُ	گروهی دانش فرا می‌گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می‌کردند و از او درخواست می‌کردند.
فَقَالَ: كَلِمَاتُ الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ. أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ؛	پس [ایشان] فرمودند: هر دو گروه در راه خوبی هستند. اما اینها به درگاه خدا دعا می‌کنند؛
هَؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَ يَفْقَهُونَ الْجَاهِلَ. هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ.	و اما اینان دانش فرا می‌گیرند و نادان را دانای می‌کنند. اینان برترند.
بِالتَّعْلِيمِ أُرْسِلْتُ. ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ.	(من) برای یاد دادن برانگیخته شده‌ام. سپس با آنها نشست.

وَ الْآنَ أَجِبْ عَمَّا يَلِي حَسَبَ النَّصِّ.

۱- لماذا جاءت كلمة «مسجد» في المرة الأولى بدون «أل» و في المرة الثانية مع «أل» ؟

زیرا کلمه مسجد بار اول ناشناس بود، یا به اصطلاح نکره بود و بار دوم، شناخته شده، یعنی به اصطلاح معرفه است.

۲- ما هو نوع هذه الكلمات؟

التَّعْلِيمِ: مصدر (مصدر از باب تفعیل) | الْجَاهِلِ: اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد | الْأَفْضَلُ: اسم تفضیل

۳- اُكْتُبْ نَوْعَ هَذَيْنِ الْفَعْلَيْنِ وَ صِيغَتَهُمَا وَ بَابَهُمَا.

يَتَفَقَّهُونَ: فعل مضارع / جمع مذكر غائب / من باب تفعّل | أُرْسِلْتُ: فعل ماض / متكلم وحده / من باب إفعال

۴- أعرب الكلمات التي تحتها خط:

الله: مضاف إليه ومجرور | الله: مفعول و منصوب | خير: مجرور بحرف جر | الجاهل: مفعول ومنصوب | أفضل: خبر و مرفوع

۵- اُكْتُبْ مُتْرَادِفَ «جَلَسَ» وَ «بَعَثْتُ» وَ «أَحْسَنَ» فِي النَّصِّ. | جَلَسَ = قَعَدَ | بَعَثْتُ = أُرْسِلْتُ | «أَحْسَنَ = أَفْضَلُ

۶- اُكْتُبْ جَمْعَ التَّكْسِيرِ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ: «رَسُولٌ» وَ «جَاهِلٌ» وَ «أَفْضَلٌ» وَ «تَعْلِيمٌ»

«رَسُولٌ: رسل» / «جَاهِلٌ: جهال» / «أَفْضَلٌ: أفاضل» / «تَعْلِيمٌ: أفاضل، تعاليم»

«

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

أَلْوَعَاءُ	جوان کم سن / جوان / نوجوان / پیر / ظرف	(۱) الأياع • الشَّابَّ • الأَمْرَد • العَجُوز • الأوعاء •
الرَّصِيدُ	اعتبارمالي / روپوش بلند / پیراهن زنانه / پیراهن / شلوار	(۲) الرِّصِيد • الرِّدَاء • الأَفْئِسْتَان • الأَقْمِيص • السَّرْوَال •
الْقَصِيرُ	اسبها / کوتاه / سگها / گرگها / شیرها	(۳) الإِفْرَاس • الأَقْصِير • الأَكْلَاب • الأَدْنَاب • الأَسُود •
الأَبَارُ	برادران / مادران / نیاکان / چاه ها / خواهران	(۴) الإِخْوَة • الأُمّهَات • الأَجْدَاد • الأَبَار • الأَخْوَات •
الْفِظُّ	پوست (میوه و درخت) / تندخو / تنه / شاخه / میوه	(۵) الأَقْشَر • الأَفْظُ • الأَجْدَع • العُصْن • الثَّمَر •
النَّوْمُ	پسته / گردو / خواب / انگور / سیب	(۶) الأَفْئِسْتَقُ • الأَجُوز • النَّوْم • الأَعْنَب • الأَفْئِح •

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: ضَعِ الْمُتْرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَّاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ.

غَلَا	أَشْرَاءُ	اتَّسَعَ	قَدَّرَ	أَدَاءَ	أَلْصَبِي	رَاحَ	الأَعْوَامُ	أَعْطَى	أَلرُّوحُ	صَارَ	أَلشَّمَالُ	
الْبَيْعُ	رَخَصَ	ذَهَبَ	السَّنِينُ	أَصْبَحَ	الرَّحْمَة	الْيَمِينُ	الْمَرَضُ	اسْتَطَاعَ	أَخَذَ	الْوَلَدَ	ضَاقَ	
غَلَا ≠ رَخَصَ	الشَّراءُ ≠ البَيْعُ	اتَّسَعَ ≠ ضَاقَ	أَعْطَى ≠ أَخَذَ	داد ≠ گرفت	فراخ شد (گشاد شد) ≠ تنگ شد	أَشْرَاءُ ≠ البَيْعُ	خريدن ≠ فروختن	رَخَصَ ≠ ارزان	أَلشَّمَالُ ≠ الْيَمِينُ	قَدَّرَ = اسْتَطَاعَ	توانست	چپ ≠ راست
رَاحَ = ذَهَبَ	الأَعْوَامُ = السَّنِينُ	أَلرُّوحُ = الرَّحْمَة	صَارَ = أَصْبَحَ	رحت	رحمت	سالاها	رفت					

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ:			
أ. تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ.			
(۱) تَفْتَرِحْنَ: پیشنهاد می دهید	رَجَاءً، اقْتَرِحْنَ: لطفاً پیشنهاد بدهید	(۷) انْفَتَحَ: گشوده شد	لَمْ يَنْفَتِحْ: گشوده نشد
فعل مضارع /جمع مؤنث مخاطب	فعل امر /جمع مؤنث مخاطب	فعل ماضی /مفرد مذکر غایب	فعل مضارع /مفرد مذکر غایب
(۲) تَبْتَعِدُ: دور می شوی	لا تَبْتَعِدْ: دور نشو	(۸) تَظَاهَرَ: وانمود کرد	لا تَتَظَاهَرَ: وانمود نمی کنیم
فعل مضارع /مفرد مذکر مخاطب	فعل مضارع نهی /مفرد مذکر مخاطب	فعل ماضی /مفرد مذکر غایب	فعل مضارع /متکلم مع الغیر
(۳) تُسْرِعُ: می شتابی	أَسْرِعْ: بشتاب	(۹) تَوَكَّلْ: توکل کرد	سَتَتَوَكَّلْ: توکل خواهیم کرد
فعل مضارع /مفرد مذکر مخاطب	فعل امر /مفرد مذکر مخاطب	فعل ماضی /مفرد مذکر غایب	فعل مضارع (آینده) /متکلم مع الغیر
(۴) يَعْتَدِرُ: پوزش می خواهد	أَعْتَذِرُ: پوزش می خواهم	(۱۰) عَلَّمَ: آموزش داد	عَلَّمَنِي: به من آموزش بده
فعل مضارع /مفرد مذکر غایب	فعل مضارع /متکلم وحده	فعل ماضی /مفرد مذکر غایب	فعل امر /مفرد مذکر مخاطب
(۵) قَاتِلْ: جنگید	لا يَقَاتِلْ: نباید بجنگد	(۱۱) يَرْجِعْ: برمی گردد	لَنْ يَرْجِعَ: برنخواهد گشت
فعل ماضی /مفرد مذکر مخاطب	فعل مضارع نهی /مفرد مذکر غایب	فعل مضارع /مفرد مذکر غایب	فعل مضارع (آینده منفی) /مفرد مذکر غایب
(۶) اسْتَهْلَكَ: مصرف کرد	مَا اسْتَهْلَكُنَا: مصرف نکردیم	(۱۲) يَنْجَحْ: موفق می شود	لَيَنْجَحْ: باید موفق شود
فعل ماضی /مفرد مذکر مخاطب	فعل ماضی /متکلم مع الغیر	فعل مضارع /مفرد مذکر غایب	فعل امر /مفرد مذکر غایب

ب. تَرْجِمِ الْأَسْمَاءَ.			
(۱) كَبْرٌ: بزرگ شد	الْأَكْبَرُ: بزرگتران (جمع أكبر)	(۷) احْتَفَلْ: جشن گرفت	الاحتفالات: جشنها
(۲) نَدِمَ: پشیمان شد	النَّادِمُونَ: پشیمانها	(۸) اسْتَمَعَ: گوش فرا داد	المستمعين: شنوندگان
(۳) عَمِلَ: کار کرد	الْمَعْمَلُ: کارگاه، محل کار	(۹) غَفَرَ: آمرزید	الغفار: بسیار آمرزنده
(۴) نَصَرَ: یاری کرد	المنصورات: یاری شدگان (مؤنث)	(۱۰) لَعِبَ: بازی کرد	الملاعب: مکانهای بازی (ورزشگاهها)
(۵) شَجَعَ: تشویق کرد	المشجعة: بانوی تشویق کننده	(۱۱) صَغُرَ: کوچک شد	الصغرى: کوچکتر، کوچک ترین
(۶) عَيَّنَ: مشخص کرد	المعين: مشخص شده	(۱۲) دَرَسَ: درس داد	التدريس: درس دادن

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است .	(۱) مَدَارَةُ النَّاسِ نَصْفُ الْإِيمَانِ.
(مبتدا و مرفوع) النَّاسُ : (مضاف الیه و مجرور) نَصْفٌ : (خبر و مرفوع) الْإِيمَانُ : (مضاف الیه و مجرور)	
دشمن عاقل خیر من صدیق جاهل.	(۲) عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.
(مبتدا و مرفوع) عَاقِلٌ : (صفت) خَيْرٌ : (خبر و مرفوع) مِنْ صَدِيقٍ : (جار و مجرور) جَاهِلٌ : (مضاف الیه و مجرور)	
ای دوست من، هرگز سخنی جز حق نگو	(۳) يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلِمًا إِلَّا الْحَقُّ أَبَدًا.
(مفعول و منصوب) كَلِمًا : (إلا: ادات استثناء) الْحَقُّ : (مستثنی و منصوب)	
(یادگیری) دانش در کودکی مانند نقش در سنگ است	(۴) الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.
(مبتدا و مرفوع) فِي الصَّغَرِ : (جار و مجرور) كَالنَّقْشِ : (جار و مجرور «خبر برای العلم») فِي الْحَجَرِ : (جار و مجرور)	
ضعیفترین مردم کسی است که از پنهان کردن رازش ناتوان باشد	(۵) أَوْعَفُّ النَّاسِ مَنْ صَعَّفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.
(مبتدا و مرفوع) النَّاسُ : (مضاف الیه و مجرور) عَنِ كِتْمَانِ : (جار و مجرور) سِرِّهِ : (مضاف الیه و مجرور)	

التَّمَرِينُ السَّابِعُ: أ. اِبْحَثْ عَنِ السَّمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي	
أ. (اسم الفاعل و اسم المفعول و اسم المبالغة و اسم التفضيل و اسم المكان)	
ب. اَعْرَبْ مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِحِطِّ.	
﴿...إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...﴾	قطعا نفس بسیار دستور دهنده(امر کننده) به بدی است.
أَمَّارَةٌ بِرِوْزَنٍ «فَعَالَةٌ» اسْمٌ مَبَالِغَةٌ	
النَّفْسُ : اسم إن (حرف مشبهة بالفعل) ومنصوب	أَمَّارَةٌ : خبر إن و مرفوع
بِالسُّوءِ : جار ومجرور	
(۲) اَعْلَمُ بِأَنَّ خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ.	بدان که بهترین برادران (دوستان) قدیمی ترین آنهاست .
اَعْلَمُ : بِرِوْزَنٍ «أَوْعَلٌ» اسْمٌ تَفْضِيلٌ	
خَيْرٌ : اسم إن (حرف مشبهة بالفعل) ومنصوب (ـ)	اَقْدَمُ : بِرِوْزَنٍ «أَوْعَلٌ» اسْمٌ تَفْضِيلٌ
الْإِخْوَانُ : مضاف الیه و مجرور (ـ) اَقْدَمُ : خبر إن و مرفوع (ـ)	
(۳) أَكْبَرُ الْحَمَقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ	بزرگترین حماقت زیاده روی در ستایش و نکوهش (مدح و ذم) است.
أَكْبَرُ : بِرِوْزَنٍ «أَفْعَلٌ» اسْمٌ تَفْضِيلٌ	
أَكْبَرُ : مبتدا و مرفوع (ـ)	الْحَمَقُ : مضاف الیه و مجرور (ـ)
الْإِغْرَاقُ : خبر و مرفوع (ـ)	
(۴) طَلَبَ الْحَاجَةَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدَّ مِنَ الْمَوْتِ	خواستن حاجت از ناهلش از مرگ بدتر است.
أَشَدُّ : بِرِوْزَنٍ «أَفْعَلٌ» اسْمٌ تَفْضِيلٌ	
طَلَبَ : مبتدا و مرفوع (ـ)	أَشَدُّ : خبر و مرفوع (ـ)
(۵) قُمْ عَنِ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مَعْلَمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا	
مَجْلِسُ : بِرِوْزَنٍ «مَفْعَلٌ» اسْمٌ مَكَانٌ	مَعْلَمٌ : «م.....» : اسم فاعل
عَنِ : حرف جر مَجْلِسُ : مجرور به حرف جر (ـ)	
(۶) يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ	روز عدل(دادگری) بر ستمگر سخت تر از روز ستم بر مظلوم است
ظَالِمٌ : بِرِوْزَنٍ «فَاعِلٌ» اسْمٌ فَاعِلٌ	
يَوْمٌ : مبتدا و مرفوع (ـ)	الْعَدْلُ : مضاف الیه و مجرور (ـ)
أَشَدُّ : أَشَدُّ : خبر و مرفوع (ـ)	
مِنْ : حرف جر / يَوْمٌ : مجرور به حرف جر (ـ)	عَلَى : حرف جر / الْمَظْلُومُ : مجرور به حرف جر (ـ)